

پژوهش‌های قرآن و حدیث

سال چهل و هشتم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴
Pajuhesh-ha-ye Quran va Hadith
Vol. 48, No. 2, Autumn and Winter 2015-2016
صص ۱۸۱-۱۹۴

اعجاز قرآن به مثابه یکی از مبانی تفسیر قرآن؛ تحلیل و داوری

سید هدایت جلیلی^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۰۱/۳۰ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۰۲/۱۲)

چکیده

در نگاهی تجویزی، اعجاز قرآن به مثابه مبانی تفسیر، بدین معناست که باور به اعجاز قرآن در فرایند و سمت و سوی تفسیر، اثری تعیین‌کننده دارد و چنین باوری، لازمه هر تفسیر معتبری است. این مدعا در میان قرآن‌پژوهان، موافقان و مخالفانی دارد. نوشتار حاضر بر این باور مبتنی است که این مدعا از دو حیث دارای ابهام و اشکال اساسی است: «اعجاز قرآن» در مقام تحلیل، چیزی نیست جز نظریه‌های اعجاز که با هم یکسان نیستند. مبانی تفسیر نیز نمی‌تواند برگرفته از تفسیر بوده و یا به تعبیر دیگر، ماهیت تفسیری داشته باشد. مقاله حاضر با در میان آوردن دو نکته فوق، «نظریه‌های اعجاز» را به تیغ ملاک‌های بازنگری شده مبانی تفسیر می‌سپارد و نشان می‌دهد که پاره‌ای از این نظریه‌ها نسبتی با مقوله تفسیر ندارند و پاره‌ای دیگر، خود مسبوق و مبتنی بر تفسیر هستند. از دیگر سو، تفسیر گونه‌های مختلفی دارد و برخی از نظریه‌های اعجاز مبانی برخی از گونه‌های تفسیری خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: اعجاز قرآن، مبانی تفسیر، ملاک مبانی تفسیر، نظریه‌های اعجاز.

۱. جستارگشایی

نوشتار حاضر مطالعه‌ای است موردی و مصداقی در نسبت «مبانی تفسیر» و «تفسیر» و می‌خواهد مدعای «معجزه بودن قرآن» را به عنوان یکی از مبانی تفسیر قرآن بسنجد. من می‌کوشم این سنجش را از رهگذر گام‌های زیر به سرانجام برسانم:

نخست، مدعا را تبیین می‌کنم. آنگاه، به عبارت‌های پاره‌ای از موافقان و مخالفان این مدعا و دلایل هریک اشاره می‌کنم. در ادامه به تحلیل و سنجش مدعا و دلایل طرفین خواهیم پرداخت و در آنجا نشان خواهیم داد که مدعای «عجاز قرآن یکی از مبانی تفسیر قرآن است»، با چه ملاحظاتِ تفصیلی روبه‌روست.

۲. بیان مدعا

بند ۱. پاره‌ای از تفسیرپژوهان معاصر که به نگارش آثاری تجویزی^۱ و یا توصیفی^۲-تحلیلی^۳ در باب تفسیر روی آورده‌اند،^۴ از مقوله‌ای با عنوان «مبانی تفسیر» یاد کرده‌اند [برای نمونه نک: ۴، ج ۱، ص ۹-۴۳؛ ۵، ص ۳؛ ۷، ص ۵-۹؛ ۱۴، ص ۱۱۲؛ ۱۵، ج ۱، ص ۱۳۹؛ ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۶].^۵ در این میان، برخی فراتر رفته و از مبانی گونه‌ای خاص از تفسیر - به عنوان نمونه: «مبانی تفسیر موضوعی» [نک: ۹، ۲۸، ۳۰] و

1. normative
2. descriptive
3. analytic

۴. آثار و کتاب‌هایی که با عنوان‌های روش تفسیر، روش‌شناسی تفسیر، مبانی تفسیر، اصول و قواعد تفسیر و ... نگاشته شده است، در دو دسته اصلی جای می‌گیرند: ۱. برخی از آن‌ها مشخصاً و عمدتاً به این پرسش پاسخ می‌دهند که «مفسران، قرآن را چگونه تفسیر کرده‌اند؟». این دسته از آثار رویکردی پسینی و توصیفی - تحلیلی به فرآورده‌های تفسیری داشته‌اند. ۲. برخی دیگر نیز، مشخصاً و عمدتاً عهده‌دار پاسخ به این پرسش بوده‌اند که: «چگونه باید قرآن را تفسیر کرد؟». این دسته از آثار رویکردی پیشینی و تجویزی به فرایند تفسیر دارند [نک: ۸، ص ۵۳-۵۶].

۵. البته برخی دیگر از تفسیرپژوهان ترجیح داده‌اند به جای «مبانی تفسیر» از مفاهیم دیگری که در فرازبان تفسیرپژوهی مسلمانان رایج است، استفاده کنند؛ مفاهیمی از قبیل «اصول تفسیر» [نک: ۳، سراسر کتاب؛ ۲۶، ص ۲۷-۲۹]، «پیش‌فرض‌های تفسیر» [۹، ص ۱۷۵-۱۹۵]. برخی دیگر نیز خود را از چارچوب فرازبان رایج تفسیرپژوهان مسلمان برکشیده‌اند و کوشیده‌اند، در گفتمانی فلسفی از مفاهیمی عام و خنثی بهره ببرند تا در دام مناقشه‌ها و ابهام‌های مفهومی نیافتند؛ مفاهیمی چون «عوامل فهم متن» [نک: ۱۰، سراسر کتاب] یا «نظریه تفسیر» [نک: ۲۹، سراسر کتاب، به خصوص ص ۱۴-۲۴].

«مبانی تفسیر روایی» [نک: ۲۱]- و برخی دیگر، از گونه‌ای خاص از مبانی تفسیر- به عنوان نمونه: «مبانی کلامی» [نک: ۱۲، سراسر کتاب]- سخن گفته‌اند. روال کار تفسیر پژوهان بدین صورت بوده است که معمولاً ابتدا تعریفی از «مبانی تفسیر» ارائه و جایگاه آن را در فرایند تفسیر بیان کرده‌اند و پس از آن به بیان مصادیق و نمونه‌هایی از مبانی تفسیر قرآن پرداخته‌اند. سعیدی روشن، مبانی تفسیر را چنین تعریف می‌کند: «پیش‌فرض‌ها و اصول موضوعه‌ای که فرایند تفسیر بر پایه آن‌ها استوار می‌گردد.» [۳، ج ۱، ص ۱۱] محمدکاظم شاکر مبانی تفسیر را «دیدگاه‌ها و پیش‌فرض‌های بنیادی در تفسیر می‌داند که پذیرش یا رد آن‌ها در نفی و اثبات تفسیر مؤثر است» [۳، ج ۱، ص ۳۲۹؛ ۱۶، ص ۵۵] و در عبارتی دیگر، آن‌ها را در فرایند تفسیر دخیل می‌داند [۱۶، ص ۴۰]. فاکر میبیدی مبانی و اصول را یکی دانسته و مراد وی از مبانی تفسیر، زیرساخت‌های لازم برای تفسیر است که با تفاوت آن، بنای تفسیر نیز متفاوت می‌شود [۲۱، ص ۳۲-۳۳]. محمدرضا صفوی نیز مبانی تفسیر را قضایایی می‌داند که اثبات و نفی آن‌ها در چگونگی تفسیر، اثری بنیادین دارد [۱۹، ص ۱۸]. رضایی اصفهانی مبانی تفسیر را معادل پیش‌فرض‌های بنیادین قرار می‌دهد [۱۴، ص ۱۱۲]. بابایی نیز مبانی تفسیر را اصول بنیادینی می‌داند که موجودیت تفسیر و یا قواعد روش تفسیر را تحت تأثیر قرار می‌دهد. چنانکه دیدیم، تلقی این نویسندگان از «مبانی تفسیر» تا حدودی مشترک و مشابه است. وجه مشترک باور آن‌ها این است که مبانی تفسیر، پیش‌فرض‌ها و اصول موضوعه‌ای است که در فرایند تفسیر قرآن اثری فراگیر و بنیادین دارد.

با این بیان، چنانچه باوری در قالب یک گزاره و قضیه، مبنای تفسیر قرآن به شمار آید، اولاً، به این معنا است که نفی و اثبات آن در فرایند و سمت و سوی فهم و تفسیر آیات قرآن نقش جدی و گسترده‌ای دارد و ثانیاً، این امر در رویکرد تجویزی به معنای آن است که مفسر، ملزم است چنین باوری را مبنای تفسیر خود قرار دهد و در غیر این صورت، برون‌داد تفسیر او از اعتبار و مشروعیت برخوردار نخواهد بود زیرا شأن و جایگاه طرح مبانی تفسیر در نزد طراحان مبانی، پی‌ریزی شالوده‌ها و استوانه‌های تفسیر استوار و معتبر است و تفسیر معتبر، در گرو مبانی معتبر و متقن برای تفسیر است.

۱. از زاویه‌ای دیگر، اختلاف در مبانی تفسیر، ریشه اختلاف مفسران در تفسیر دانسته شده است [نک: ۱۷، ۲۲، ۲۴].

بند ۲. در مقام تعیین مصداق، برخی از این تفسیرپژوهان، «اعجاز قرآن» را در شمار یکی از مبانی تفسیر قلمداد کرده‌اند^۱ بدین معنا که اعجاز قرآن در فرایند و سمت و سوی تفسیر، اثری گسترده و ژرف دارد؛ از این رو، مفسر قرآن باید اعجاز قرآن را مبنا و پیش‌فرض تفسیر قرار دهد.

شایان ذکر است که برخی برای اعجاز قرآن چنین جایگاهی را قائل نیستند. به عنوان نمونه، صفوی معتقد است «نفی و اثبات اعجاز قرآن، نه تنها تأثیر اساسی و بنیادین در تفسیر قرآن ندارد بلکه اثر جزئی نیز بر آن مترتب نیست زیرا معجزه بودن یا نبودن قرآن، هیچ تفاوتی در فهم آن ایجاد نمی‌کند» [۱۹، ص ۳۸]. ناگفته پیداست که این موضع، نه لزوماً نافی ضرورت الزام مبانی برای تفسیر است و نه لزوماً نافی اعجاز قرآن؛ بلکه با هر دو قابل جمع است.^۲ بنابر این مدعای اصلی مورد بحث این مقاله آن است که «اعجاز قرآن، یکی از مبانی بایسته تفسیر قرآن است».

۳. بررسی دلایل

موافقان «اعجاز قرآن به‌مثابه مبنا بایسته تفسیر»، دلیلی به سود این مدعا اقامه نکرده‌اند. گویی این مدعا را روشن و بدیهی تلقی کرده‌اند و شاید بر این گمان بوده‌اند که در میان تفسیرپژوهان و مفسران، مخالفی برای این مدعا نیست و یا نفس باور به اعجاز قرآن را برای آنکه در شمار «مبانی تفسیر» قرار گیرد، کافی می‌دانستند.^۳ احتمال دیگر آن است که خود را در مقام و موضع تعلیل نیافتند و صرفاً در مقام برشمردن برخی مصادیق برای مبانی تفسیر بوده‌اند و کوشش اصلی آن‌ها معطوف به تبیین اصل

۱. به عنوان نمونه، علی راد، اعجازمندی قرآن را در شمار مبانی کلامی مشترک امامیه و اهل سنت در تفسیر قرآن آورده است [نک: ۱۲، ص ۱۳۰-۱۳۴]. صفوی بدون این که مستندی ارائه کند، ادعا کرده است که برخی از تفسیرپژوهان، اعجاز قرآن را از مبانی تفسیر قلمداد کرده‌اند [۱۹، ص ۳۸]. شادی نفیسی در ذیل مبانی تفسیر علمی، ادعا می‌کند تمام کسانی که به تفسیر علمی پرداخته‌اند، به اعجاز علمی آن قائل بوده‌اند [۲۷، ص ۴۵۷ با استناد به کواکبی، الاعمال الکامله، ص ۳۰۳، طبابع، ص ۴۵۴ و ابن عاشور، التحریر و التنویر، ص ۱۰۲].

۲. در نظر داشته باشیم که قول به نفی مبانی و نیز قول به نفی اعجاز قرآن، از بحث ما خارج است.
۳. چنان‌که علی راد در ذیل ادعای خود صرفاً کوشیده است نشان دهد که اعجاز قرآن یکی از مبانی مشترک فرق اسلامی است [۱۲، ص ۱۳۰-۱۳۴] اما روشن نمی‌کند چرا اعجازمندی قرآن، مبنا بایسته تفسیر همه فرق اسلامی است و این مبنا چگونه اثری ژرف و گسترده در تفسیر دارد.

مبانی تفسیر بوده است. اما مخالفان اعجاز قرآن به مثابه مبانی تفسیر، نیز به این دلیل اکتفا کرده‌اند که باور به اعجاز قرآن، هیچ نقش مؤثر و فراگیری در فرایند تفسیر ندارد [نک: ۱۹، ص ۳۸] و با این سخن در واقع، وجود مؤلفه‌های تعریف «مبانی تفسیر» را در خصوص «اعجاز قرآن» نفی کرده‌اند.

۴. تحلیل و سنجش مدعا و دلایل

تا اینجا مدعی «باور به اعجاز قرآن از مبانی بایسته تفسیر قرآن است» و دلایل موافقان و مخالفان آن و نیز گزارشی از ره‌آورد تفسیرپژوهان مسلمان در این باره بیان شد. اکنون، مشی تفسیرپژوهان در این باب مورد تحلیل و سنجش قرار می‌گیرد.

مشی تفسیرپژوهان در این باره با چهار مشکل مهم مواجه است:

مشکل نخست، با این پرسش آشکار می‌شود: به چه دلیل اعجاز قرآن مبنایی بایسته برای تفسیر است؟ باید گفت که نفی و اثبات مدعی «اعجاز قرآن به مثابه مبنایی بایسته برای تفسیر»، نیازمند دلیل است و مطالبه دلیل برای چنین باوری، معقول و به‌جاست. واقعیت این است که تفسیرپژوهان در مقام بیان مبانی تفسیر قرآن، صرفاً به اصل مدعا پرداخته‌اند و در مقام «تبیین» و «تدلیل» برنیامده‌اند و مکانیسم و چندوچون اثرگذاری مبانی در فرایند تفسیر را روشن نکرده‌اند. تفسیرپژوهان باید این نقیصه را برطرف کنند. اما مشکل، ریشه‌دارتر از این است و هم موضوع، یعنی اعجاز قرآن و هم محمول، یعنی مبانی تفسیر دچار مشکل است. با این بیان اشکال دوم ناظر به مقوله «اعجاز قرآن» است.

مشکل دوم نیز با این پرسش آشکار می‌شود: کدام تلقی از اعجاز قرآن، مبنای بایسته تفسیر قرآن است؟ باور به اعجاز قرآن به مثابه مبنایی برای تفسیر - فارغ از قبول و انکار این مدعا و نیز فارغ از معقولیت یا نامعقولیت دلایل موجود و احتمالی که به سود و زیان آن اقامه می‌شود - اساساً باور به امری مجمل و مبهم است و تا از ابهام به روشنی و از اجمال به تفصیل درنیاید، نه ردّ و قبول آن، موجّه و معقول است و نه اقامه دلیل برای ردّ و قبول آن، کارآمد و نتیجه‌بخش.

مشکل سوم ناظر به «مبانی تفسیر» است و با این پرسش آشکار می‌شود: با کدام معیار و تلقی از مبانی تفسیر، اعجاز قرآن در شمار مبانی تفسیر است؟ إشکال و ناکارآمدی در تعریفی که تفسیرپژوهان از «مبانی تفسیر» ارائه کرده‌اند، مدعی مورد بحث را تیره‌تر کرده و راه داوری را در این باب بسته و تیغ استدلال را گند کرده است.

مشکل چهارم نیز با این پرسش آشکار می‌شود: اعجاز قرآن از مبانی بایسته چه نوع تفسیری است؟ این فرض کاملاً معقول است که هرگونه تفسیری، مبانی و پیش‌فرض‌های خاصی دارد و ممکن است یک گونه تفسیری به همه نظریه‌های اعجاز اتکا و ابتنا نداشته باشد.

در ادامه، به تحلیل و تبیین موارد یاد شده اخیر می‌پردازیم.

۱.۴.۱. اجمال و ابهام در مقوله «اعجاز قرآن»

«اعجاز قرآن» مفهومی مجمل و مبهم است و در مقام تحلیل، چیزی نیست جز نظریه‌های اعجازی که در تاریخ قرآن‌پژوهی مسلمانان شکل گرفته است. باور به اعجاز قرآن نیز در واقع باور به یکی از نظریه‌های اعجاز است. از این رو، گزاره «باور به اعجاز قرآن از مبانی بایسته تفسیر قرآن است»، در مقام تحلیل، با این پرسش مواجه است: باور به کدام نظریه اعجاز از مبانی بایسته تفسیر است؟ این را هم در نظر داشته باشیم که نظریه‌های اعجاز با هم یکسان نیستند و حکم هر کدام با دیگری تفاوت دارد. از این رو، کسی که مدعی است «باور به اعجاز قرآن از مبانی تفسیر قرآن است»، باید نخست مدعای خود را روشن کند، آن‌گاه در مقام توجیه آن برآید. پاره‌ای از نظریه‌ها، اعجاز را در درون متن قرآن جستجو می‌کنند و پاره‌ای دیگر، در بیرون از متن قرآن. نظریه‌های ناظر به درون متن قرآن نیز یکسان نیستند؛ برخی اعجاز قرآن را در صورت و زبان متن می‌جویند و برخی دیگر در معنا و محتوای آن. حتی آن‌ها که اعجاز را در صورت و زبان متن می‌جویند نیز هم‌سخن و هم‌سو نیستند و این تفاوت‌ها، بدین جا نیز ختم نمی‌شوند. بنابراین، ملاحظه می‌کنیم که مفهوم «اعجاز قرآن» در گزاره مورد بحث ما مجمل و مبهم است.

۱.۴.۲. إشکال در «مبانی تفسیر»

بنابر آنچه که از تفسیر پژوهان مسلمان آمد، مؤلفه اصلی و اساسی در تعریف «مبانی تفسیر»، اثرگذاری جدی و فراگیر در فرایند و سمت و سوی تفسیر است. گرچه این، شرط لازم برای مبانی تفسیر است اما هرگز کافی نیست و همین امر موجب می‌شود تا تعریف مبانی تفسیر، فاقد مانعیت لازم باشد. به باور راقم این سطور، مبانی تفسیر نیازمند بازتعریف است؛ بازتعریفی مبتنی بر ارائه شاخصه‌ها و معیارهایی که نشان دهد

چه چیزی اساساً می‌تواند مبنای تفسیر واقع شود و چه چیزی، خیر. یکی از شاخصه‌ها و معیارهای بسیار مهم و تعیین‌کننده این است که مبانی تفسیر نمی‌تواند «تفسیری» باشد، یعنی نمی‌تواند برآمده و برگرفته از تفسیر یا به تعبیر دیگر، دارای ماهیت تفسیری باشد زیرا مستلزم دور باطل است. اگر این شاخصه و ملاک را برای مبانی تفسیر لحاظ کنیم، وضعیت نظریه‌های اعجاز قرآن از آن حیث که آیا می‌توانند در شمار مبانی تفسیر قرار بگیرند یا خیر، روشن می‌شود چرا که پاره‌ای نظریه‌های اعجاز، اساساً ماهیتی تفسیری دارند و برآمده از تفسیرند.

اکنون باید لوازم دو نکته فوق را در خصوص مسئله اصلی این نوشتار، یعنی «اعجاز قرآن به مثابه یکی از مبانی بایسته تفسیر قرآن» به کار ببندیم؛ یعنی «نظریه‌های اعجاز» را به تیغ ملاک‌های بازنگری شده مبانی تفسیر بسپاریم تا آشکار شود کدام یک از نظریه‌های اعجاز می‌توانند در جایگاه «مبانی تفسیر» بنشینند.

۵. نظریه‌های اعجاز به مثابه مبنای تفسیر

همچنان که بیان شد «اعجاز قرآن به مثابه مبنای بایسته تفسیر» به «نظریه‌های اعجاز قرآن به مثابه مبنای بایسته تفسیر» تبدیل می‌شود. لذا نظریه‌های اعجاز باید یک‌به‌یک به مثابه مبنای تفسیر سنجیده شوند. در این مرحله از کار، می‌خواهیم ببینیم کدام تلقی از اعجاز قرآن می‌تواند از مبانی بایسته تفسیر قرآن به شمار آید.

۵.۱. صرفه به مثابه مبنای تفسیر

این نظریه وجه اعجاز را در بیرون متن جستجو می‌کند [۲، ص ۲۵۳-۲۵۷] و از این رو در نگاه نخستین، گمان می‌رود با مقوله تفسیر متن ارتباطی نداشته باشد. از سوی دیگر با توجه به آنکه مطابق این نظریه، متن قرآنی چنان نیست که بشر عادی، یعنی غیرپیامبر نتواند مثل آن را بیابد [۱، ج ۳؛ ۱۸، ج ۱، ص ۶۴] باید اذعان کرد که این نظریه خالی از تصور کلی و اجمالی در باب متن قرآنی نیست و در بن نظریه صرفه تصویری از متن قرآنی وجود دارد. مطابق این تصور، متن قرآنی متنی متمایز و به کلی دیگر، نیست و چنان است که می‌توان همانندی برای آن پدید آورد. پرسش این است که این تصور - ولو کلی و اجمالی - از کجا نشأت گرفته است؟ آیا جز این است که این تصور مسبوق و مبتنی بر شناخت و درک حاصل از مواجهه با متن قرآن است؟ به بیان

دیگر، درک و شناخت از متن، از یک سو، و شناخت و برآورد توانمندی فرهنگی و ادبی جامعه عربی، از دیگر سو، زمینه‌ساز نظریه صرفه شده است؛ نظریه‌ای که می‌گوید متن قرآنی چنان نیست که عرب از عهده آوردن ماندنی برای آن برنیاید. با این بیان، درک و شناخت متن قرآن مبنای نظریه صرفه است، نه به‌عکس؛ چرا که مسبوق به فهم و تفسیر است.

۵. ۲. اعجاز قرآن از حیث آورنده آن، به مثابه مبنای تفسیر

این نظریه نیز وجه اعجاز را در بیرون متن جستجو می‌کند و نسبت به چندوچون متن ساکت است. از این رو، نمی‌توان آن را به مثابه مبنای تفسیر متن دانست زیرا شرایط لازم برای مبنا بودن را ندارد مگر آنکه بگوییم این نظریه تلویحاً می‌گوید در خود متن وجه اعجازی دیده نمی‌شود که این سخن، چندان پذیرفته نیست زیرا اثبات شیء، نفی ما عدا نمی‌کند. افزون بر این، مبنای این نظریه، تفسیری قابل مناقشه از یک آیه قرآن^۱ و در نتیجه متکی و مسبوق به تفسیر و با ملاک‌های مبنای تفسیر بودن در تعارض است.

۵. ۳. اعجاز قرآن از حیث عدم اختلاف درونی، به مثابه مبنای تفسیر

مدعای این نظریه آن است که در متن قرآنی اختلاف راه ندارد [۱۱، ص ۹۱-۹۳؛ ۲۵، ج ۴، ص ۱۳۳] و به تعبیر برخی، فاقد ناسازگاری درونی است. باور به این گزاره، آشکارا می‌تواند در فرایند و سمت‌وسوی تفسیر قرآن اثری اساسی داشته باشد اما سخن در این است که مستند باور به ناسازگاری درونی متن قرآنی چیست؟ این مدعا از کجا اخذ شده است؟ و چگونه و از چه راهی می‌توان به درستی و نادرستی آن پی برد؟ کافی است به این پرسش‌ها پاسخ داده شود تا آشکار شود اعجاز قرآن به این معنا می‌تواند از مبنای تفسیر به شمار آید یا نه.

پاسخ به این پرسش‌ها از دو راه امکان‌پذیر است: ۱. به آیه: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۲ یا آیاتی نزدیک به همین مضمون استناد کنیم و نتیجه بگیریم که در قرآن اختلاف راه ندارد. ۲. از رهگذر بررسی و تحلیل

۱. بقره: ۲۳.

۲. نساء: ۸۲.

همه‌جانبه و جامع قرآن به این نتیجه برسیم که اختلاف یا ناسازگاری در این متن راه ندارد.

به‌روشنی می‌توان گفت که هر دو راه، متکی و مسبوق به قرآن و فهم و تفسیر آن است لذا بنا بر ملاکی که برای مبانی تفسیر لحاظ کردیم، اعجاز قرآن به معنا نمی‌تواند از مبانی تفسیر قلمداد گردد.

درباره راه نخست که در آن به آیه قرآن استناد شده است، دو نکته را باید لحاظ کرد: ۱. هر استنادی به آیات، مسبوق و متکی به فهم و تفسیری از قرآن است و لذا ماهیتی تفسیری دارد. ۲. در خود آیه، مخاطب به قرآن ارجاع داده می‌شود که از راه «تدبر» در آن، دریابد که در قرآن اختلاف راه ندارد و مگر تدبر، ماهیتی جز فهم و تفسیر دارد؟! و اما راه دوم، یعنی تحلیل و بررسی جامع قرآن و حکم در باب سازگاری یا ناسازگاری در قرآن نیز جز از رهگذر فهم و تفسیر آن میسر و مقدور نیست. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که اعجاز به این معنا از آنجا که مبتنی و مسبوق به تفسیر است، نمی‌تواند مبنای تفسیر باشد.

۵.۴. اعجاز قرآن از حیث بیان، به مثابه مبنای تفسیر

ذیل اعجاز قرآن از حیث بیان، نظریه‌های مختلفی قرار می‌گیرد که جنبه‌های بلاغت و فصاحت، سبک و اسلوب و چینش و نظم قرآن را شامل می‌شود و اعجاز قرآن را در درون متن جستجو می‌کنند [۲]، ص ۲۵۷-۲۷۱]. این نظریه‌ها به‌رغم تنوع و تفاوت، در یک امر مشترکند و آن اینکه ناظر به این هستند که «قرآن چگونه می‌گوید؟» نه اینکه «قرآن چه می‌گوید؟». این در حالی است که تفسیر در میان مسلمانان عمدتاً معطوف به پرسش دوم است [۶] و مبانی تفسیر نیز تابع ماهیت تفسیری است که در میان مسلمانان شکل گرفته است. از این رو، نظریه‌های اعجاز بیانی با همه گونه‌گونی‌هایش، از آنجا که معطوف به پرسش «قرآن چه می‌گوید؟» نیستند و در فرایند و سمت و سوی تفسیر نقشی ایفا نمی‌کنند، نمی‌توانند مبنای تفسیر قلمداد شوند.

۵.۵. اعجاز قرآن از حیث اخبار از غیب، به مثابه مبنای تفسیر

مدعای این نظریه اعجاز برای همه قرآن‌پژوهان روشن است. [۱۱]، ص ۹۳-۹۴] این نظریه هم، اعجاز را در درون متن قرآنی می‌جوید. به‌علاوه با محتوای قرآن سر و کار

دارد نه با صورت و بیان قرآن. اما سخن در این است که چطور می‌شود این اعجاز را درک کرد و روش‌شناسی احراز این اعجاز چیست؟

روش معقول و منطقی این است که از یک سو، به این پیش‌فرض باور داشته باشیم که متن قرآنی در مقام اخبار از عالم غیب و شهادت بوده است و نیز بر این باور باشیم که این یا آن آیه مشخص، متضمن اخبار از نهان و آشکار بوده است و نه در مقامی دیگر. این‌ها هرکدام تلقی‌ها و پیش‌فرض‌های مهمی هستند که انتظار مفسر را در مواجهه تفسیری‌اش با متن قرآنی سامان می‌دهد و مفسر با این رویکرد است که خوشه‌ای به نام اخبار غیبی را از شاخسار متن می‌چیند. از دیگر سو، مفسر باید به اخبار معتبر متکی بر اسناد متقن در تاریخ دست یابد یا در انتظار آینده بنشیند و وقوع یک رخداد بی شک و شبهه‌ای را شاهد باشد تا با در کنار هم نهادن این‌ها، به اخبار غیبی متن قرآنی حکم دهد. این روش‌شناسی با فرض توفیق و کامیابی و اعتبار، خالی از وجه تفسیری نیست و مسبوق و ملازم با تفسیر است. از این رو، باور به چنین اعجازی نیز نمی‌تواند از شمار مبانی تفسیر باشد.

به‌علاوه، این نظریه اعجاز، در بهترین وضعیت، بخش اندکی از متن قرآن را فرامی‌گیرد نه همه قرآن را. مگر چند در صد قرآن متضمن اخبار غیبی است؟ این در حالی است که شرط اینکه یک اصل و باور، مبنای تفسیر تلقی شود، فراگیر بودن اثر آن در فرایند تفسیر است. از این‌ها گذشته، گمان نمی‌رود باور به اخبار از غیب، اساساً نقش و اثری در فهم و تفسیر قرآن - حتی آیات ناظر به اخبار غیبی - داشته باشد.

۵.۶. اعجاز قرآن از حیث علو محتوا، به مثابه مبنای تفسیر

برخی از نظریه‌ها، اعجاز قرآن را معطوف به محتوای آن می‌دانند و از علو معارف، احکام و آموزه‌های آن و اینکه هیچ بشری را یارای عرضه چنین حقایق و معارف ژرفی نیست، سخن می‌گویند. [۲۵، ج ۴، ص ۱۳۵] بر فرض که بی‌هیچ شک و شبهه‌ای به این امر باور داشته باشیم و حتی بپذیریم که چنین باوری در فهم و تفسیر متن قرآنی اثری عمیق و فراگیر دارد، اما در خصوص این نظریه نیز اگر از روش‌شناسی احراز چنین صفتی برای متن قرآنی پرس‌وجو کنیم، درمی‌یابیم که جز فهم و تفسیر قرآن و غور در آن، هیچ راهی برای درک علو معارف عالی و ژرفای حقایق قرآن وجود ندارد. حال پرسش این است که این فهم و تفسیر بر کدام مبانی استوار بوده است؟ لذا این نظریه هم نمی‌تواند متضمن شروط ذکر شده برای مبانی تفسیر باشد.

۵.۷. اعجاز نفسی به مثابه مبنای تفسیر

پاره‌ای از نظریه‌ها وجه اعجاز متن قرآنی را در مخاطب جست‌وجو می‌کنند. این نظریه‌ها روایت‌های مختلف دارد و عمدتاً به تحولات ژرف و ناگهانی و غیرقابل وصف برخی مخاطبان، مستمعان و قاریان متن تکیه دارند^۱ و تقلب احوال و چرخش‌های وجودی مستمعان را راز اعجاز قرآن می‌دانند. اما اعجاز به این معنا نیز با قلمرو متعارف تفسیر نسبتی ندارد و اساساً و به لحاظ موضوع، نمی‌تواند به مثابه مبنایی برای تفسیر تلقی شود.

۵.۸. اعجاز فنی به مثابه مبنای تفسیر

نظریه‌های اعجاز فنی که اعجاز عددی را با همه گونه‌ها و روایت‌های مختلف آن در بر می‌گیرد [۱۳، ص ۲۲۰-۲۳۳] نیز اساساً در فرایند و سمت و سوی جریان متعارف و شناخته شده تفسیر اثری ندارد و نمی‌توان آن را در شمار مبانی تفسیر دانست. در نمونه‌های هشت‌گانه فوق که به مثابه بخشی از نظریه‌های اعجاز آوردیم، نشان دادیم باور به کدام یک از نظریه‌ها در باب اعجاز قرآن، می‌تواند به عنوان «مبنای تفسیر» قلمداد شود. حاصل مطالعه ما نشان داد که پاره‌ای از این نظریه‌ها نسبتی با مقوله تفسیر پیدا نمی‌کنند و پاره‌ای دیگر، خود مسبوق و مبتنی بر تفسیر هستند و لذا فرض مبنای تفسیر برای آن‌ها مستلزم دور منطقی خواهد بود و لاجرم، باطل.

۶. نظریه‌های اعجاز و گونه‌های تفسیر

حقیقت این است که در بخش پیشین بحث، ما یک سوی این معادله را از اجمال و ابهام در آوردیم و به نحو تفصیلی گشودیم؛ یعنی اعجاز قرآن را به نظریه‌های اعجاز منحل کردیم و سپس، این نظریه‌ها را به آزمون «مبنای تفسیر» بودن - آن هم با تلقی اصلاح شده آن - سپردیم. اما یک سوی دیگر این معادله همچنان مجمل مانده است؛ یعنی عنصر «تفسیر» در اصطلاح «مبنای تفسیر» ناگشوده مانده و هنوز از اجمال به تفصیل در نیامده است. به گواه تاریخ تفسیر، تفسیر گونه‌های مختلفی دارد که هر کدام از این گونه‌ها بر مبنای، روش، منابع و سازوکارهایی استوار است و اهداف و کارکردهای متفاوت و متمایزی دارد. در این میان، این سخن معقول است که بگوییم نظریه‌های

۱. خطابی بستی و سید قطب از جمله کسانی‌اند که به این نظریه قائلند [۲۳، ص ۳۰].

مختلف اعجاز باید با گونه‌های مختلف تفسیری نسبت‌سنجی شوند تا روشن شود کدام نظریهٔ اعجاز، مبنای بایستهٔ کدام گونهٔ تفسیری می‌تواند باشد؟ این نسبت‌سنجی از عهده و حوصلهٔ این نوشتار خارج است و مجال دیگری می‌طلبد؛ اما آنچه مسلم می‌نماید این است که برخی از نظریه‌های اعجاز، مبنای برخی از گونه‌های تفسیری خواهد بود. به عنوان مثال، شایسته است اعجاز علمی قرآن، به‌مثابه مبنای بایستهٔ تفسیر علمی قرآن مورد سنجش و پرسش قرار گیرد [۴، ج ۱، ص ۴۵۶-۴۵۷] و اعجاز ادبی قرآن، به‌مثابه مبنای تفسیر ادبی قرآن مورد سنجش و پرسش قرار گیرد.

۷. سخن پایانی

تأملات ما در این نوشتار، بحث را در موقعیتی جدید و بسیار متفاوت از موقعیت نخست قرار می‌دهد. اکنون صورت مسئله بسیار روشن شده است: در یک سو، نظریه‌های اعجاز قرآن قرار دارند که هر کدام تصویری متمایز از این معجزه الهی ارائه می‌کنند و در سوی دیگر، گونه‌های گوناگون تفسیر که هر کدام از حیث مبانی و روش و ... از دیگری متمایز هستند. در کنار این دو امر، تلقی اصلاح‌شده‌ای از «مبانی تفسیر» نیز در اختیار ما است. اکنون می‌توان پرسش اصلی را به روشنی چنین طرح کرد: «کدام نظریهٔ اعجاز باید پیش‌فرض غیرتفسیری کدام گونهٔ تفسیری قلمداد شود؟»

همهٔ کوشش ما در این نوشتار رسیدن به پرسشی شفاف و روشن بود. امید آنکه این کوشش قرین توفیق بوده و شرایط منطقی برای پاسخ به این پرسش را فراهم کرده باشد.

منابع

- [۱]. ابن حزم، ابو محمد علی بن احمد (بی‌تا). *الفصل فی الملل و الاہواء و النحل*. ج ۳، قاهره، مکتبۃ السلام العالمیہ.
- [۲]. ابوزید، نصر حامد (۱۳۸۵). *معنای متن*. ترجمهٔ مرتضی کریمی‌نیا، تهران، طرح نو.
- [۳]. اخوان مقدم، زهره (۱۳۹۴). *از دریا به آسمان: اصول تفسیر قرآن کریم برگرفته از روایات اهل بیت (ع)*. تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
- [۴]. اسعدی و همکاران (۱۳۹۱). *آسیب‌شناسی جریان‌های تفسیری*. ج ۱، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

- [۵]. بابایی، علی اکبر (۱۳۷۹). روش‌شناسی تفسیر قرآن، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- [۶]. پاکتچی، احمد، (۱۳۸۶). مدخل «تفسیر» در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- [۷]. پوررستمی، حامد (۱۳۹۱). مبانی فهم و تفسیر قرآن با تکیه برآموزه‌های نهج البلاغه. تهران، دانشگاه تهران.
- [۸]. جلیلی، سیدهدایت (۱۳۹۰). پژوهش در تفسیر پژوهی قرآن. تهران، سخن.
- [۹]. جلیلی، سیدهدایت (۱۳۹۳). تفسیر موضوعی؛ چیستی، بنیان‌ها و پیش‌فرض‌ها. قم، بوستان کتاب.
- [۱۰]. حسنی، حمیدرضا (۱۳۸۸). عوامل فهم متن. تهران، هرمس.
- [۱۱]. خوبی، ابوالقاسم (۱۴۰۱). البیان فی تفسیر القرآن. بیروت، دارالزهراء.
- [۱۲]. راد، علی (۱۳۹۰). مبانی کلامی امامیه در تفسیر قرآن. تهران، سخن.
- [۱۳]. رضایی اصفهانی، محمد علی (۱۳۸۰). پژوهشی در اعجاز علمی قرآن. قم، انتشارات مبین.
- [۱۴]. رضایی اصفهانی، محمد علی (۱۳۹۳). مبانی و قواعد تفسیر. قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص).
- [۱۵]. سیفی مازندرانی، علی اکبر (۱۴۲۸ق). دروس تمهیدیه فی القواعد التفسیریة. ج ۱، قم، موسسه النشر الاسلامی.
- [۱۶]. شاکر، محمدکاظم (۱۳۸۲). مبانی و روش‌های تفسیری. قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
- [۱۷]. شایع، محمد، (۱۴۱۶). اسباب اختلاف المفسرین. ریاض، مکتبه العبیکان.
- [۱۸]. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن ابوالقاسم (۱۳۸۷ق). الملل و النحل. ج ۱، بیروت.
- [۱۹]. صفوی، سید محمدرضا (۱۳۹۱). بازخوانی مبانی تفسیر قرآن. قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- [۲۰]. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۵). مبانی و روش تفسیر قرآن. تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- [۲۱]. فاکر میبیدی، محمد (۱۳۹۳). مبانی تفسیر روایی. تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- [۲۲]. فنیسان، مسعود بن عبدالله (۱۴۱۸). اختلاف المفسرین، اسبابه و آثاره. ریاض، دار

اشبیلیا.

- [۲۳]. قاسم‌پور، محسن (۱۳۸۹). *اعجاز قرآن؛ تاریخ و تحلیل*. کاشان، دانشگاه کاشان.
- [۲۴]. محمود محمد، یعقوب طاهر (۱۴۲۵). *اسباب الخطأ فی التفسیر: دراسة تأصيلیه*. دمام، دار بن الجوزی.
- [۲۵]. معرفت، محمدهادی (۱۴۱۲ق). *التمهید فی علوم القرآن*. ج ۴، قم، جامعه مدرسین.
- [۲۶]. مؤدب، رضا (۱۳۸۸). *مبانی تفسیر قرآن*. قم، دانشگاه قم.
- [۲۷]. نفیسی، زهرا (۱۳۸۹). *آسیب‌شناسی جریان تفسیر علمی قرآن: آسیب‌شناسی جریان‌های تفسیری*. ج ۱، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- [۲۸]. نکونام، جعفر (۱۳۸۸). «تفسیر تاریخی»، پژوهش دینی، شماره ۱۹، پاییز و زمستان، ص ۴۱-۶۸.
- [۲۹]. واعظی، احمد (۱۳۹۰). *نظریه تفسیر متن*. قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- [۳۰]. یدالله پور، بهروز (۱۳۸۳). *مبانی و تاریخ تفسیر موضوعی*. قم، دارالعلم.